

بررسی خشونت خانوادگی در خانواده‌های تهرانی

نویسنده: دکتر سیدسعید پورنقاش تهرانی

* استادیار دانشگاه تهران

چکیده

تحقیق کنونی به عواملی که می‌توانند موجبات خشونت خانوادگی را در خانواده‌های تهرانی سبب شوند، می‌پردازد و این سؤالات را که آیا خشونت خانوادگی با عقاید و باورهای نادرست فرهنگی و نیز شاهد خشونت بودن در دوران کودکی ارتباط دارد، مورد مطالعه قرار می‌دهد. بدین‌منظور، پرسشنامه‌های پژوهشگر ساخته میان ۵۰ زوج توزیع گردید که به شکل تصادفی، از میان زوجینی که به علت خشونت خانوادگی درخواست طلاق داشتند و به سه دادگاه و نیز پزشکی قانونی مراجعه کرده، انتخاب شده بودند. نتایج این تحقیق نشان داد که مردان، عواملی مانند فقدان ارتباط کلامی و بهانه‌گیری همسرشان درخصوص فرزندان را عمدتاً عوامل مورد اختلاف می‌پنداشتند. در حالی که زنان عواملی مانند کنترل بیش از حد همسر، بهانه‌گیری همسر درخصوص غذا و فقدان همکاری همسر در رسیدگی به امور منزل را عوامل مورد اختلاف گزارش کردند. علاوه بر این، نتایج این تحقیق حاکی از آن بود که ارتباط معناداری میان خشونت خانوادگی و عقاید و باورهای نادرست فرهنگی و نیز شاهد خشونت بودن در دوران کودکی وجود دارد.

واژه‌های کلیدی: خشونت خانوادگی، عقاید و باورهای نادرست فرهنگی، شاهد خشونت بودن در سنین کودکی

دوماهنامه علمی - پژوهشی

دانشگاه شاهد

سال دوازدهم - دوره جدید

شماره ۱۳

آبان ۱۳۸۴

مقدمه

در حالی که بسیاری از روان‌شناسان، جامعه‌شناسان و جرم‌شناسان، نگرانی عمیقی نسبت به افزایش خشونت در خیابان‌ها و اماکن عمومی دارند، احتمال مورد ضرب و شتم قرارگرفتن یک فرد در خانواده به مراتب بیش‌تر از بیرون خانواده است. با این‌که این نوع خشونت در داخل خانواده اتفاق می‌افتد، جای هیچ‌گونه شک و تردید نیست که عواقب آن می‌تواند بسیار

ناخوشایند باشد. اصطلاح خشونت خانوادگی (domestic violence یا domestic abuse) را می‌توان در خصوص کلیه بدرفتاری‌های خانوادگی اعم از «بدرفتاری با همسر»، «زن‌آزاری»، «خشونت زناشویی» و چندین اصطلاح دیگر به‌کار برد. با آن‌که این اصطلاح از رایج‌ترین اصطلاحات به‌کار رفته در خصوص «خشونت نسبت به زنان» است، معمولاً به‌صورت مترادف با اصطلاح family violence به‌کار

می‌رود، در صورتی که اصطلاح آخر، عمومی‌تر بوده، کلیه اعمال خشونت باری را که در خانه اتفاق می‌افتد - اعم از خشونت نسبت به همسر و فرزند - شامل می‌شود. با وجود این، در بسیاری از نوشته‌ها و متون راجع به خشونت و مراودات روزمره، اصطلاح اولی رایج‌تر است و بیش‌تر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

به‌طور کلی، خشونت خانوادگی را می‌توان مجموعه‌ای از رفتارها معرفی کرد که فرد برای کنترل رفتارها و احساسات فرد دیگر بدان‌ها متوسل می‌شود، برای مثال، ابراز رفتارهای حسادت گونه افراطی و ایجاد رعب و وحشت در دیگری که موجبات انزوا و تنهایی قربانی را فراهم می‌آورد و باعث می‌گردد تا فرد متخاصم در موضع کنترل دیگر افراد در خانواده باقی بماند. قربانیان خشونت خانوادگی که اکثر قریب به اتفاق آن‌ها زنان هستند، اغلب مورد تهدیدهای جانی، تجاوز جنسی و محرومیت اقتصادی قرار می‌گیرند و به کودکان و متعلقات آن‌ها صدمات زیادی وارد می‌شود. اثبات وجود این سیستم کنترل، امری بس مشکل است و اغلب از چشم افراد بیرون از خانواده پوشیده می‌ماند، چرا که قربانیان آن، به واسطه ترس از انتقام جویی، شهادت بازگویی آن را برای هیچ کس ندارند. این‌گونه رفتارها اغلب به‌گونه‌ای توسط فرد متخاصم انتخاب و طراحی می‌شوند تا بتوانند فرد دیگر را تحت سلطه و کنترل نگاه دارند. به عبارت دیگر، فرد متجاوز از «کنترل» خارج شده و درصدد «کنترل کردن» دیگری است. در مورد تعریف خشونت خانوادگی، شاکتر (Schechter) و گنلسی (Ganley) در ۱۹۹۵ یکی از جامع‌ترین و کامل‌ترین تعاریف موجود را ارائه داده‌اند. آن‌ها خشونت خانوادگی را بدین‌گونه تعریف می‌کنند: «خشونت خانوادگی عبارت است از رفتارهای هجومی و سرکوبگرانه، از جمله حملات فیزیکی (جسمی)، جنسی و روانی و همچنین اعمال فشار اقتصادی توسط هر فرد بالغ و جوان نسبت به فردی که با او ارتباط نزدیک و تنگاتنگ دارد» [۱].

در تعریف بالا، شاکتر و گنلی رفتارهای سرکوب گرانه را به سه دسته مختلف تقسیم کرده‌اند: فیزیکی، جنسی و روانی، به اضافه اعمال کنترل اقتصادی. برشمردن نمونه و مثال‌هایی از خشونت فیزیکی (کتک زدن، مجروح کردن، ضرب و شتم، تجاوز و غیره) شاید چندان کار مشکلی نباشد، ولی نام بردن از خشونت‌های روانی مستلزم تعمق بیش‌تر است. شاکتر و گنلی موارد زیر را در گروه یا طبقه خشونت روانی گنجانده‌اند:

- تهدید به خشونت و آسیب رساندن فیزیکی.
- حمله کردن و آسیب رساندن به چیزهایی که قربانی به آن‌ها علاقه‌مند است، مانند فرزندان و وسایل شخصی.

- بدرفتاری عاطفی، مثل حملات کلامی مکرر برای خرد کردن شخص و ایجاد احساس حقارت در او.
- منزوی کردن فرد مثلاً از طریق مانع شدن از برقراری ارتباط با سیستم حمایتی مانند خانواده، دوستان و غیره.

همان‌طور که ذکر شد، موضوع خشونت نسبت به زنان اخیراً مورد توجه قرار گرفته است. به‌ویژه طی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ که مصادف بود با تشکیل جبهه زنان در امریکا که هدف از آن، ایجاد یک سازمان در راستای دستیابی به حقوق و وضعیت مناسب‌تر زنان، و نیز مساوات و برابری در زمینه‌های اشتغال، حقوق و دستمزد و بالاخره مسائل زنشویی و خانوادگی بود.

سازمان‌های زنان نیز به تدریج طی سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ شروع به فعالیت کردند و تعداد آن‌ها روبه افزایش گذاشت. در سال ۱۹۷۴ سازمان ملی زنان (national organization of women: NOW) بنیان گذاشته شد که دستور کارش، اولویت بخشی به مسائل «زنان آزادیده» بود. سازمان‌های دیگر مانند سازمان «ائتلاف ملی مقابله با خشونت خانوادگی» (National Coalition Against Domestic Violence) نیز به شکل فعال در راستای ایجاد سرویس‌ها و خدمات بهتر برای زنان «آزادیده» فعالیت خود را آغاز کردند و تلاش‌های

به عنوان یک هنجار اجتماعی در کشور چین بسیار کم تر از ایالات متحده امریکا بوده است [۸]. در کل دنیا، در خصوص برآورد میزان بسامد «زن آزاری» (Wife Abuse) تحقیقات زیادی انجام نگرفته است. گزارش های موجود حاکی از آن است که میزان وقوع «همسر آزاری» در کانادا چیزی حدود ۱۵ تا ۳۶ درصد بوده که تا حدی بیش از میزان وقوع آن در امریکا است که حدود ۱۶ درصد گزارش شده است [۹]. در افریقای جنوبی، میزان عمومی رخداد خشونت آنقدر بالا است که وقوع خشونت درخصوص بعضی از زیرمجموعه ها - مانند خشونت نسبت به سالمندان - به طور کلی نادیده گرفته می شود [۱۰].

عوامل فرهنگی را می توان در خصوص تشریح خشونت خانوادگی مورد استفاده قرار داد. در پاره ای از فرهنگ ها، خشونت یک پدیده پذیرفته شده اجتماعی شناخته می شود، در حالی که در فرهنگ های دیگر، خشونت، رفتاری غیرقابل قبول و زشت به حساب می آید. به عنوان مثال، در امریکا، گروهی، خشونت نسبت به زنان را ناشی از پذیرفته شدن این عمل در سطح جامعه می دانند، همان طور که در برنامه های تلویزیونی، فیلم های سینمایی و بازی های ویدیویی نشان داده شده، ولی عده ای دیگر، ارتکاب این عمل را ناشی از پذیرفته شدن خشونت در درون خانواده می پندارند.

بسیاری از جرم شناسان، جامعه شناسان و مردم شناسان، عوامل فرهنگی متعددی را در بروز خشونت دخیل دانسته اند. این افراد معتقدند که فرهنگ امریکایی، تاحدی، خشونت زناشویی را می پذیرد و آن را هنجار می پندارد. علاوه بر این، نگرش های پدرسالارانه، زمینه کنترل زن ها از طریق اعمال زور و خشونت را فراهم ساخته است. در جوامعی که زن ها از حقوق برابر با مرد ها برخوردارند، احتمال ضرب و شتم آن ها نیز بسیار کم تر است [۱۱]. ضرب و شتم زن ها بیش تر در جوامعی رخ می دهد که در آن، مرد کنترل منابع اقتصادی خانواده را به عهده دارد و زن ها از هر گونه حق - مانند درخواست طلاق بهره مند نیستند [۷].

گسترده ای را برای حمایت زنان در مقابل آزار همسرشان صورت دادند [۲]. همزمان با فعالیت این سازمان ها، سازمان های گوناگون دیگری برای احقاق حقوق زنان شروع به کار کردند که هر کدام، دستور کار خاص داشتند. طیف فعالیت این سازمان ها بسیار گسترده بوده، شامل فعالیت های اجتماعی، سیاسی، قضایی و غیره می شد. کلیه این فعالیت ها باعث ارتقای اهمیت خشونت خانوادگی به عنوان یک معضل اجتماعی گردید، به طوری که هم اکنون یکی از مهم ترین موضوعات، «زنان آزار دیده» است و دولت امریکا، به ویژه، در سال ۱۹۹۵ مبلغ ۲۶ میلیون دلار را جهت مبارزه با این معضل اجتماعی و کاهش میزان خشونت نسبت به زنان اختصاص داد [۳].

بررسی تاریخی خشونت خانوادگی نشان می دهد که زنان و کودکان همیشه تابع قوانین مردان بوده اند و در حقیقت هیچ گونه حقی برای آن ها در قانون در نظر گرفته نشده بود. تحقیقات به عمل آمده نشان می دهند که بسیاری از عملکردهای فرهنگی، عقاید و سنت های جوامع مختلف در جهت قربانی کردن زنان و کودکان پایه ریزی شده بوده اند (مانند قطع اندام تناسلی، کشتن نوزادهای دختر، مجبور کردن به روسپیگری و غیره) [۴]. در دهه ۱۹۸۰، بروود (Broude) و گرین (Green)، طی تحقیقی، نشان دادند که ضرب و شتم زنان توسط شوهرانشان در ۵۷ کشور از ۷۱ کشور مورد مطالعه انجام می گرفته و امری بسیار معمول و رایج تلقی می شده است [۵].

در حالی که پاره ای از نگرش های اجتماعی و فرهنگی - مانند حقوق مساوی زنان و تحصیلات زنان - باعث کاهش احتمال وقوع زن آزاری می گردد [۶]، بسیاری از نگرش های دیگر - مانند استقلال اقتصادی و مالی، منع تقاضای طلاق از سوی زن و ضرب و شتم - زن آزاری را افزایش داده است [۷]. ترویج فرهنگی و اجتماعی خشونت نسبت به زنان در همه کشورها یکسان نیست و از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر، تفاوت می کند. به عنوان مثال، خشونت فیزیکی و قبول آن

فرضیه‌های مختلفی در سطح کلان و خرد وجود دارند که درصدد تشریح خشونت خانوادگی، بالاخص، خشونت نسبت به زنان بررسی‌آیند. در سطح کلان، فرضیه‌هایی وجود دارند که بیش‌تر تکیه آن‌ها بر عوامل فرهنگی، ویژگی‌های ساختاری خانواده، و فشارهای خارجی است. فرضیه‌های مطرح در سطح خرد عموماً بر عواملی مانند اجتماعی شدن، عوامل درون فردی و عوامل میان فردی تکیه می‌کنند. از سوی دیگر، فرضیه‌های دیگری وجود دارند که به‌عنوان فرضیه‌های سستی مطرحند و موضوع خشونت خانوادگی براساس این فرضیه‌ها تشریح می‌گردد. عوامل ساختاری - اجتماعی، مانند سن، جنسیت، وضعیت اقتصادی - اجتماعی، و نژاد، و عوامل فرهنگی، مانند پدرسالاری یا پذیرفتن اجتماعی خشونت، نمونه‌هایی از زیر مجموعه این فرضیه‌ها هستند.

عوامل ساختاری مانند سن، جنسیت، وضعیت اقتصادی - اجتماعی و نژاد به‌عنوان عوامل پیش‌بینی‌کننده خشونت شناخته می‌شوند؛ ولی باید در نظر داشت که این عوامل در خصوص تشریح تنوع، گوناگونی و نیز الگوهای میزان خشونت خانوادگی بیش‌تر کاربرد داشته، در پیش‌بینی این مطلب که چه نوع افرادی قربانی خشونت و یا چه افرادی مرتکب خشونت می‌شوند، نقش بسیار کمی ایفا می‌کنند. تحقیقات راجع به عوامل ساختاری خشونت نشان داده که سنین خشونت غالباً بین ۱۸ و ۳۰ سالگی روی می‌دهد [۱۲] و همان‌طور که قبلاً ذکر شد، مردها، بیش‌تر از زن‌ها مرتکب خشونت فیزیکی نسبت به همسرشان می‌شوند [۱۳]، با این حال بسیاری از داده‌های موجود حاکی است که میزان و بسامد اعمال خشونت بار از لحاظ روانی، میان مردان و زنان تقریباً یکسان بوده [۱۴]، اما شدت خشونت زنان بسیار کم‌تر از مردان است [۱۵ و ۱۶]. در نمونه‌های گسترده‌ای که مورد مطالعه قرار گرفته‌اند و تقریباً کلیه تحقیقات بالینی نشان داده‌اند که معمولاً مردان آغازگر خشونت هستند

و احتمال ارتکاب جرم‌های متعدد توسط آن‌ها بسیار بیش‌تر از زنان است [۱۷].

وضعیت اقتصادی - اجتماعی نیز به‌عنوان یک عامل ساختاری در بروز خشونت مؤثر شناخته شده و شیوع خشونت در خانواده‌های کم درآمد بیش‌تر از وقوع آن در خانواده‌های مرفه است. اشتراوس (Straus) در یک تحقیق نشان داد که احتمال وقوع خشونت نسبت به زنان در خانواده‌هایی که زیر خط فقر زندگی می‌کنند، ۵۰ درصد بیش‌تر از احتمال وقوع آن در خانواده‌های متمول است [۱۲ و ۱۸].

عامل ساختاری دیگری که در مطالعات بروز خشونت مورد بررسی قرار گرفته، نژاد است. مطالعات انجام شده نشان می‌دهند که ارتباط مستقیم و محکمی میان وقوع خشونت و نژاد وجود ندارد و با آن‌که پاره‌ای از تحقیقات نشان داده‌اند که خانواده‌های سیاهپوست و یا اقلیت‌های نژادی، بیش‌تر از خانواده‌های دیگر مرتکب اعمال خشونت بار می‌شوند، بسیاری از محققین علوم انسانی براین باورند که اگر عوامل اقتصادی - اجتماعی و جمعیت‌شناختی تحت کنترل درآیند، هیچ‌گونه اختلافی در خصوص میزان وقوع خشونت میان اقلیت‌ها و دیگر گروه‌های جامعه وجود نخواهد داشت [۱۸].

پاره‌ای از اعمال و رفتارهای اجتماعی شدن در سنین کودکی، ارتباط معنادار و مستحکمی با خشونت و ارتکاب اعمال خشونت بار در سنین بالاتر دارند. اگرچه مردانی که مرتکب خشونت می‌شوند، بیش‌تر از مردانی که خشونت گرا نیستند، مورد آزار قرار گرفته و یا شاهد خشونت بوده‌اند، ولی اکثر قریب به اتفاق افرادی که در خانواده‌های نابهنجار و خشونت‌گرا بزرگ شده‌اند، در آینده تبدیل به افراد خشن نمی‌گردند. علاوه بر این، با آن‌که مردان از آغاز سنین کودکی و در جریان اجتماعی شدن یاد می‌گیرند که یکی از مهم‌ترین ابعاد «مرد بودن»، تسلط و نفوذ آن‌ها نسبت به زنان است، با این حال مدارک موجود در

• ابزار تحقیق

پرسشنامه پژوهشگر ساخته، به منظور تعیین عوامل خشونت بین زوجینی که بدین خاطر به دادگاه طلاق و نیز مرکز پزشکی قانونی مراجعه کرده بودند، توزیع شد و هر یک از زوجین به صورت جداگانه به سؤالات پاسخ داد. این پاسخ‌ها در مقیاس ۴ درجه‌ای لیکرت (Likert) نمره گذاری شد. محورهای این پرسشنامه براساس مطالعات کتابخانه‌ای و جستجوی کامپیوتری مشخص گردیده‌اند. این پرسشنامه از ۲۷ محور تشکیل شده که اطلاعات جمعیت‌شناختی، فردی، اطلاعات مربوط به عوامل بروز اختلاف بین زوجین، خشونت فیزیکی و روانی، واکنش‌های انجام شده در مقابل خشونت همسر، عقاید و باورهای مردان در خصوص خشونت فیزیکی و روانی نسبت به همسرشان، تاریخچه بدرفتاری فیزیکی و روانی نامناسب توسط والدین افراد در کودکی، نوع خشونت‌های به کار گرفته شده توسط والدین افراد به هنگام بروز اختلاف، سازگاری افراد از لحاظ اجتماعی، خانوادگی و تحصیلی، و پایداری افراد به فرایض دینی، را شامل می‌شود. این پرسشنامه با آزمون مقیاس تاکتیک‌های تعارض (conflict tactic scale) در یک گروه متشکل از ۵۰ زوج اجرا گردید و همبستگی بین نتایج آزمون محقق ساخته و مقیاس معادل ۰/۸۱ به دست آمد. این نکته مؤید روایی همگرایی آزمون محقق ساخته است. اعتبار (reliability) براساس آلفای کرونباخ محاسبه شد که ضریب به دست آمده برابر با ۰/۸۷ بود.

• شیوه تحلیل آماری

برای تحلیل یافته‌های این پژوهش از روش‌های آماری از جمله فراوانی، درصد، و همبستگی استفاده شد. لازم به ذکر است تعداد پاسخگویان در این پژوهش در کلیه مراحل تحقیق ۵۰ زوج بوده و ارقام ارائه شده در تمام جداول مبتنی بر این تعداد است.

خصوص ارتباط میان جریان اجتماعی شدن و «زن آزاری» چندان شفاف و قابل قبول نیست.

هدف از انجام این پژوهش، بررسی پدیده خشونت خانوادگی در خانواده‌های تهرانی بوده و بخصوص نقش عوامل مختلف در سطوح گوناگون، اعم از سطح کلان مانند عوامل فرهنگی - اجتماعی و سطح خرد مانند عوامل فردی - شخصیتی در بروز خشونت در خانواده مورد شناسایی و بررسی قرار گرفته است. برای دستیابی به این اهداف، این سؤالات کلی مطرح شده و مورد رسیدگی قرار گرفته‌اند:

۱. آیا خشونت خانوادگی با اعتقادات و باورهای نادرست فرهنگی رابطه دارد؟
۲. آیا خشونت خانوادگی با شاهد خشونت بودن و قربانی خشونت شدن در دوران کودکی رابطه دارد؟

روش

• آزمودنی‌ها

نمونه آماری این پژوهش را ۵۰ زوج تشکیل می‌دادند که از میان مراجعین به ۵ دادگاه طلاق و مرکز پزشکی قانونی در سطح شهر تهران به صورت تصادفی انتخاب شدند.

پاسخ آزمودنی‌ها به میزان تحصیلات نشان می‌دهد که ۷۱ درصد از آزمودنی‌ها دارای تحصیلات دیپلم به پایین، ۲۶ درصد دیپلم تا لیسانس و ۳ درصد فوق لیسانس به بالا هستند. سن ۲۷ درصد از آزمودنی‌ها بین ۱۹ تا ۲۵، ۴۶ درصد بین ۲۶ تا ۳۶، ۲۳ درصد بین ۳۷ تا ۴۷ و ۴ درصد بین ۴۹ تا ۵۸ سال است.

پاسخ آزمودنی‌ها نشان می‌دهد که ۵۸ درصد از آن‌ها اجاره نشین و ۴۱ درصد صاحبخانه‌اند. پاسخ آزمودنی‌ها در مورد میزان درآمد آن‌ها نشان می‌دهد ۳۱ درصد بدون درآمد، ۸ درصد دارای درآمد زیر ۵۰ هزار تومان، ۲۶ درصد دارای درآمد زیر ۱۰۰ هزار تومان هستند و ۲۷ درصدشان درآمد بالای ۱۰۰ هزار تومان دارند (واحد تحلیل زوجین است).

نتایج

جدول ۱ درصد پاسخ زوجین درخصوص عواملی است که منجر به بروز اختلاف میان آن‌ها می‌شود. براساس این جدول، زنان، عواملی مانند سرد مزاجی همسر، کنترل بیش از حد همسر، بهانه‌گیری همسر در مورد غذا، عدم همکاری همسر در امور منزل و عدم همکاری همسر در رسیدگی به مسائل فرزندان را بیش‌تر از مردان عامل بروز اختلاف می‌پنداشتند؛ در حالی که مردان، عدم ارتباط کلامی و بهانه‌گیری در مورد فرزندان را علت عمده بروز اختلاف معرفی می‌کردند. درصد باقیمانده هر کدام از عواملی که منجر به بروز اختلاف میان زنان و مردان می‌شود مربوط به نمونه‌های بی‌پاسخ و یا مواردی بوده که آزمودنی‌ها آن عامل خاص را عامل بروز اختلاف نمی‌پنداشتند.

جدول ۲ درصد رفتار خشونت‌آمیز زنان و مردان نسبت به همسر را هنگام بروز اختلاف نشان می‌دهد. براساس این جدول، مردان عمدتاً از رفتار کتک زدن نسبت به زنان خود هنگام بروز اختلاف استفاده می‌کردند، در حالی که زنان از رفتارهای فحاشی، قطع رابطه کلامی، کشیدن و کندن موی سر و پرتاب اشیاء بیش‌تر استفاده می‌کردند. درصد باقیمانده هر کدام از رفتارهای خشونت‌آمیز دیگر مربوط به نمونه‌های بی‌پاسخ و یا مواردی بوده که آزمودنی‌ها از آن روش هنگام بروز اختلاف در مقابل همسر خود استفاده نمی‌کردند.

جدول ۳ عکس‌العمل‌های آزمودنی‌ها در مقابل خشونت همسر را نشان می‌دهد. براساس این جدول مردان بیش‌تر از زنان سعی در برقراری ارتباط می‌کردند، در حالی که زنان در مقابل خشونت شوهرشان از عکس‌العمل‌های مقابله به مثل، قطع رابطه، تحمل، کشیدن و کندن موی سر و پرتاب اشیاء استفاده می‌کردند. درصد باقیمانده هر کدام از عکس‌العمل‌های آزمودنی‌ها در مقابل خشونت همسر، مربوط به نمونه‌های بی‌پاسخ و یا مواردی بوده که آزمودنی‌ها چنین عکس‌العمل‌هایی در مقابل خشونت نداشتند.

جدول ۴ میزان همبستگی بین باور مردان درخصوص مجاز بودن به رفتار خشونت‌آمیز با نوع واکنش آن‌ها را نشان می‌دهد. براساس این جدول، اگر مردان اعتقاد به استفاده از تنبیه بدنی همسرشان داشتند در مقابل خشونت همسر خود، واکنش‌های مقابله به مثل، قطع رابطه، کشیدن و کندن موی سر، استفاده از چاقو، فشار گلو، سوزاندن و پرتاب اشیاء به سمت همسر را نشان می‌دادند، ولی این باور با واکنش تحمل رابطه منفی دارد، یعنی مردانی که به مجاز بودن در رفتار خشونت‌آمیز باور داشتند، خشونت همسر خود را تحمل نمی‌کردند و در قبال آن واکنش نشان می‌دادند.

علاوه بر این، مردانی که فحاشی را مجاز می‌دانستند از روش‌های مقابله به مثل، قطع رابطه، کشیدن و کندن موی سر، استفاده از چاقو، فشار دادن گلو، سوزاندن و پرتاب اشیاء استفاده کرده، خشونت همسرشان را تحمل نمی‌کردند.

همچنین مردانی که خود را مجاز به قطع رابطه می‌دانستند در مقابل خشونت همسرشان واکنش‌های مقابله به مثل و پرتاب اشیاء را از خود نشان می‌دادند و خشونت آن‌ها را تحمل نمی‌کردند. مردانی که کتک زدن را به‌عنوان بدترین نوع خشونت می‌پنداشتند از عمل مقابله به مثل و قطع رابطه در مقابل خشونت همسرشان خودداری می‌کردند. مردانی که فحاشی را بدترین نوع خشونت می‌پنداشتند، از واکنش مقابله به مثل کردن، قطع رابطه و پرتاب اشیاء در مقابل خشونت همسرشان استفاده نمی‌کردند. بالاخره مردانی که قهر و قطع رابطه را به‌عنوان بدترین نوع خشونت می‌پنداشتند، خشونت همسرشان را تحمل کرده، در مقابل خشونت همسرشان از هیچ یک از واکنش‌های مقابله به مثل و پرتاب اشیاء استفاده نمی‌کردند.

جدول ۵ میزان همبستگی بین باور زنان درخصوص مجاز بودن مردان به رفتار خشونت‌آمیز با نوع واکنش آن‌ها را نشان می‌دهد. براساس این جدول، باور زنان در مورد مجاز بودن مردان به استفاده از تنبیه بدنی همسرشان با هیچ یک از واکنش‌ها رابطه معنادار ندارد.

جدول ۱: عوامل منجر به بروز اختلاف میان مردان و زنان

طبیقات	مردان	زنان
سرد مزاجی	۲۵٪	۶۵٪
کنترل بیش از حد همسر	۱۰٪	۷۵٪
عدم ارتباط کلامی	۵۵٪	۴۵٪
بهانه‌گیری همسر در مورد غذا	۲۳٪	۵۴٪
بهانه‌گیری همسر در مورد فرزندان	۵۷٪	۱۰٪
عدم همکاری همسر در امور منزل	۱۷٪	۵۸٪
عدم همکاری همسر در رسیدگی به مسائل فرزندان	۱۲٪	۶۶٪
بی قیدی همسر نسبت به مسائل مذهبی	۱۲٪	۱۶٪
حساسیت مذهبی بیش از حد همسر	۱۹٪	۱۸٪
ازدواج مجدد همسر	۵٪	۳٪
اعتیاد همسر	۳٪	۵٪

جدول ۲: درصد رفتار خشونت‌آمیز مردان و زنان نسبت به همسر در هنگام بروز اختلاف

طبیقات	مردان	زنان
کتک زدن	۶۵	۲۵
فحاشی	۲۵	۶۷
قطع رابطه کلامی	۱۵	۷۵
قطع رابطه جنسی	۴۵	۵۴
کشیدن و کندن موی سر	۵	۵۲
استفاده از چاقو	۶	۲
فشار دادن گلو	۱۵	۱۰
سوزاندن	۲	۱
پرتاب اشیا	۵	۳۵

جدول ۳: میزان و نوع عکس‌العمل مردان و زنان در مقابل خشونت همسر

طبیقات	مردان	زنان
مقابله به مثل در مقابل خشونت	۲۷٪	۵۴٪
قطع رابطه در مقابل خشونت همسر	۲۳٪	۶۵٪
تحمل در مقابل خشونت همسر	۱۲٪	۷۵٪
سعی در برقراری ارتباط	۴۸٪	۳۳٪
کشیدن و کندن موی سر	۱۵٪	۴۵٪
استفاده از چاقو	۴٪	۱٪
فشار دادن گلو	۵٪	۱٪
سوزاندن	۳٪	۱٪
پرتاب اشیا	۲۷٪	۴۵٪

درخصوص باور زنان به مجاز بودن مردان به فحاشی در صورت بروز اختلاف، این باور با واکنش‌های مقابله به مثل، قطع رابطه و سعی در برقراری ارتباط رابطه معنادار داشت؛ یعنی زنانی که فحاشی مردان را مجاز می‌دانستند در صورت بروز اختلاف از واکنش‌های فوق استفاده می‌کردند. باور زنان درخصوص مجاز بودن مردان به قطع رابطه با همسرشان با هیچ‌کدام از واکنش‌ها نسبت به خشونت رابطه معنادار نداشت. همچنین بین باور زنان در مورد کتک زدن، فحاشی و قهر و قطع رابطه به‌عنوان بدترین نوع خشونت با واکنش آن‌ها رابطه معنادار دیده نشد.

جدول ۶ شاهد بودن و تجربه آزمودنی‌ها (زنان و مردان) نسبت به رفتار خشونت‌آمیز در سنین کودکی با نوع واکنش آن‌ها را نشان می‌دهد. براساس این جدول، مردانی که در سنین کودکی شاهد مشاجره والدینشان بودند در مقابل خشونت همسرشان از روش‌های مقابله به مثل، قطع رابطه، کشیدن و کندن موی سر، فشار دادن گلو، سوزاندن و پرتاب اشیا استفاده کرده، خشونت همسرشان را تحمل نمی‌کردند. همچنین در گروه زنان، شاهد خشونت بودن با واکنش‌های مقابله به مثل، استفاده از چاقو، فشار گلو و سوزاندن ارتباط معنادار داشت؛ یعنی زنانی که در کودکی شاهد مشاجره والدینشان بودند در مقابل خشونت همسرشان از این روش‌ها استفاده می‌کردند.

مردانی که در سنین کودکی مورد ضرب و شتم والدینشان قرار گرفته بودند، در مقابل خشونت همسرشان به روش‌های مقابله به مثل، قطع رابطه و سوزاندن متوسل می‌شدند، اما زنانی که در کودکی مورد ضرب و شتم والدینشان قرار گرفته بودند، در مقابل خشونت همسرشان به روش‌های مقابله به مثل، قطع رابطه، استفاده از چاقو، فشار دادن گلو و سوزاندن متوسل می‌شدند. همچنین مردانی که در سنین کودکی والدینشان نسبت به آن‌ها فحاشی می‌کردند در مقابل خشونت همسرشان به روش‌های مقابله به مثل، قطع رابطه، فشار گلو و سوزاندن متوسل می‌شدند و زنانی که در کودکی والدینشان نسبت به آن‌ها فحاشی کرده

جدول ۴: میزان همبستگی بین باور مردان درخصوص مجاز بودن به رفتار خشونت‌آمیز با نوع واکنش آن‌ها

مستقل	واکنش	مقایله به مثل	قطع رابطه	تحمل	سعی در برقراری ارتباط	کشیدن و کندن موی سر	استفاده از چاقو	فشار دادن گلو	سوزاندن	پرتاب اشیاء
باور مردان به استفاده از تنبیه بدنی همسر	۰/۶۹*	۰/۶۸*	۰/۳۹*	۰/۰۵۷	۰/۴۵*	۰/۴۵*	۰/۴۵*	۰/۵۰*	۰/۷۵*	۰/۶۹*
باور مردان به فحاشی نسبت به همسر	۰/۵۱*	۰/۴۹*	۰/۳۹*	۰/۲۵	۰/۴۴*	۰/۴۴*	۰/۴۲*	۰/۴۶*	۰/۴۹*	۰/۶۹*
باور مردان به قطع رابطه با همسر	۰/۶۵*	۰/۶۷*	۰/۵۴*	۰/۰۷	۰/۳۴	۰/۳۴	۰/۲۴	۰/۳۳	۰/۴۱	۰/۵۹
باور مردان به کتک زدن همسر به عنوان بدترین نوع خشونت	۰/۳۹*	۰/۳۳*	۰/۲۶	۰/۰۱۶	۰/۰۳	۰/۰۳	۰/۰۵	۰/۰۷	۰/۱۹	۰/۲۸
باور مردان به فحاشی به عنوان بدترین نوع خشونت	۰/۳۹*	۰/۴۱*	۰/۳۱	۰/۲۴	۰/۱۹	۰/۱۹	۰/۱۸	۰/۲۴	۰/۲۹	۰/۵۳*
باور مردان به قهر و قطع رابطه به عنوان بدترین نوع خشونت	۰/۴۹*	۰/۲۷	۰/۳۶*	۰/۰۷	۰/۲۵	۰/۲۵	۰/۰۱	۰/۱۶	۰/۱۵	۰/۴۲*

* همبستگی‌های معنادار

جدول ۵: میزان همبستگی بین باور زنان درخصوص مجاز بودن مردان به رفتار خشونت‌آمیز با نوع واکنش آن‌ها

باور	واکنش	مقایله به مثل	قطع رابطه	تحمل	سعی در برقراری ارتباط	کشیدن و کندن موی سر	استفاده از چاقو	فشار دادن گلو	سوزاندن	پرتاب اشیاء
باور زنان به استفاده از تنبیه بدنی	۰/۰۰۵	۰/۰۰۵	۰/۰۰۵	۰/۱۵	۰/۰۸	۰/۱۳	۰/۰۳	۰/۰۴۲	۰/۰۴	۰/۳۳
باور زنان به فحاشی	۰/۴۸*	۰/۴۵*	۰/۲۲	۰/۳۹*	۰/۲۱	۰/۲۱	۰/۱۵	۰/۱۹	۰/۲۵	۰/۳۰
باور زنان به قطع رابطه	۰/۳۰	۰/۱۹	۰/۰۴	۰/۰۵	۰/۰۱۲	۰/۰۱۲	۰/۲۱	۰/۱۷	۰/۳۰	۰/۰۲
باور زنان به کتک زدن به عنوان بدترین نوع خشونت	۰/۰۰۸	۰/۰۵	۰/۰۱	۰/۱۱	۰/۰۹	۰/۰۹	۰/۰۴	۰/۱۴	۰/۰۵	۰/۰۲
باور زنان به فحاشی به عنوان بدترین نوع خشونت	۰/۲۱	۰/۰۷	۰/۲۸	۰/۰۴	۰/۰۱	۰/۰۱	۰/۲۲	۰/۰۸	۰/۱۵	۰/۰۰۴
باور زنان به قهر و قطع رابطه به عنوان بدترین نوع خشونت	۰/۱۷	۰/۱۰	۰/۱۴	۰/۱۴	۰/۱۲	۰/۱۲	۰/۰۸	۰/۰۶	۰/۰۲	۰/۱۱

* همبستگی‌های معنادار

جدول ۶: شاهد بودن و تجربه رفتار خشونت‌آمیز در سنین کودکی با نوع واکنش مردان و زنان نسبت به خشونت همسر

پرتاب اشیا	سوزاندن	فشار دادن گلو	استفاده از چاقو	کشیدن و کندن موی سر	سعی در برقراری ارتباط	تحمل	قطع رابطه	مقابله به مثل	واکنش	مستقل
۰/۵۸ NS	۰/۴۷* ۰/۰۰۱	۰/۳۸* ۰/۰۱	۰/۲۸ NS	۰/۳۵* ۰/۰۱	۰/۰۸ NS	-۰/۳۴* ۰/۰۱	۰/۶۷* ۰/۰۰۱	۰/۵۰* ۰/۰۰۱	مشاهده مشاجره (فحاشی) والدین مردان در سنین کودکی	
۰/۴۱ NS	۰/۴۴* ۰/۰۱	۰/۴۵* ۰/۰۰۱	۰/۳۵* ۰/۰۱	۰/۱۴ NS	۰/۱۵ NS	۰/۱۷ NS	۰/۲۵ NS	۰/۴۲* ۰/۰۱	مشاهده مشاجره (فحاشی) والدین زنان در سنین کودکی	
۰/۴۴ NS	۰/۳۹* ۰/۰۱	۰/۳۱ NS	۰/۲۳ NS	۰/۲۴ NS	۰/۰۳ NS	۰/۳۲ NS	۰/۶۳* ۰/۰۰۱	۰/۴۳* ۰/۰۱	اعمال ضرب و شتم به مردان توسط والدین در کودکی	
۰/۳۳ NS	۰/۵۵* ۰/۰۰۱	۰/۵۴* ۰/۰۰۱	۰/۴۴* ۰/۰۱	۰/۰۹ NS	۰/۰۹ NS	۰/۲۸ NS	۰/۳۹* ۰/۰۱	۰/۴۳* ۰/۰۱	اعمال ضرب و شتم به زنان توسط والدین در کودکی	
۰/۵۳ NS	۰/۴۴* ۰/۰۰۱	۰/۳۶* ۰/۰۱	۰/۲۶ NS	۰/۳۲ NS	۰/۰۵ NS	۰/۳۳ NS	۰/۷۳* ۰/۰۰۱	۰/۵۸* ۰/۰۰۱	فحاشی توسط والدین در سنین کودکی مردان	
۰/۳۶ NS	۰/۴۷* ۰/۰۱	۰/۵۲* ۰/۰۰۱	۰/۳۸* ۰/۰۱	۰/۱۴* ۰/۰۱	۰/۰۰ NS	۰/۱۴ NS	۰/۲۷ NS	۰/۲۶ NS	فحاشی توسط والدین در سنین کودکی زنان	

* همبستگی‌های معنادار

می‌شود. با این حال، پیدایش این تصور در مردان ممکن است ناشی از ترکیب چندین علت دیگر که در این تحقیق وارد نشده باشد که در قالب این علت خود را نشان می‌دهد.

عواملی که زنان معتقد بودند بیش‌تر باعث بروز اختلاف میان آن‌ها با همسرشان می‌شود عبارت بودند از: سردمزاجی همسر، کنترل بیش از حد همسر، بهانه‌گیری همسر در مورد غذا، عدم همکاری همسر در امور منزل و عدم همکاری همسر در رسیدگی به مسائل فرزندان که همه این موارد می‌تواند زمینه‌های فرهنگی داشته باشد، مبنی بر این که مردان تنها خود را موظف به کار بیرون می‌دانند و خود را در مسائل مربوط به خانه و خانواده سهیم نمی‌کنند.

همچنین نتایج نشان داد که هنگام بروز اختلاف، مردان از روش‌های فیزیکی مانند کتک زدن، اعم از سیلی زدن، لگدزدن و غیره، استفاده از چاقو و فشارگلو استفاده می‌کردند. این یافته با نتایج تحقیقات اشتراوس (Straus) و گلس (Gelles) در ۱۹۸۶ که حاکی از استفاده مردان از روش‌های تنبیه فیزیکی نسبت به همسرانشان

بودند، در مقابل خشونت همسرشان به روش‌های کشیدن و کندن موی سر، استفاده از چاقو، فشار دادن گلو، سوزاندن متوسل می‌شدند.

جدول ۷ و ۸ میزان همبستگی روش‌های تنبیهی والدین نسبت به مردها و زن‌ها در کودکی، با نوع واکنش این دو گروه در مقابل خشونت همسرشان را به تفکیک نشان می‌دهند.

بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌های به‌دست آمده در این پژوهش نشان داد که مردان معتقدند دو عامل عدم ارتباط کلامی و بهانه‌گیری همسر در مورد فرزندان باعث بروز اختلاف می‌شود. نکته قابل توجه آن است که مردان، بهانه‌گیری همسرشان در مورد فرزندان را از عوامل بروز اختلاف می‌پنداشتند. این موضوع می‌تواند به‌خاطر آن باشد که شاید مردان به‌منظور تأمین معاش خانواده، بیش‌تر اوقات خود را در خارج از خانه سپری می‌کنند و توانایی رسیدگی به فرزندان و خانواده را ندارند و این عامل باعث فراهم شدن زمینه نارضایتی همسر آن‌ها

جدول ۷: میزان همبستگی روش‌های تنبیهی توسط والدین «مردها» هنگام بروز اختلاف با نوع واکنش آن‌ها در مقابل خشونت همسر

مستقل	واکنش	مقایله به مثل	قطع رابطه	تحمل	سعی در برقراری ارتباط	کشیدن و کندن موی سر	استفاده از جاقو	فشار دادن گلو	سوزاندن	پرتاب اشیا
کتک زدن پدران مردها	۰/۵۲* ۰/۰۰۱	۰/۶۲* ۰/۰۰۱	۰/۲۷ NS	۰/۰۵ NS	۰/۳۳ NS	۰/۲۷ NS	۰/۲۴ NS	۰/۴۵ NS	۰/۵۳ NS	
کتک زدن مادران مردها	۰/۳۷* ۰/۰۱	۰/۲۲ NS	۰/۱۵ NS	۰/۰۸ NS	۰/۵۴* ۰/۰۰۱	۰/۱۷ NS	۰/۳۵* ۰/۰۱	۰/۱۷ NS	۰/۳۹* ۰/۰۱	
فشار دادن گلو توسط پدران مردها	۰/۶۱* ۰/۰۰۱	۰/۴۴* ۰/۰۰۱	۰/۳۱ NS	۰/۰۱ NS	۰/۵۸* ۰/۰۰۱	۰/۳۵* ۰/۰۱	۰/۴۷* ۰/۰۰۱	۰/۵۸* ۰/۰۰۱	۰/۶۵* ۰/۰۰۱	
فشار دادن گلو توسط مادران مردها	۰/۴۳* ۰/۰۰۱	۰/۳۶* ۰/۰۰۱	۰/۱۸ NS	۰/۰۹ NS	۰/۵۹* ۰/۰۰۱	۰/۶۹* ۰/۰۰۱	۰/۶۱* ۰/۰۰۱	۰/۵۵* ۰/۰۰۱	۰/۵۱* ۰/۰۰۱	
سوزاندن توسط پدران مردها	۰/۵۱* ۰/۰۰۱	۰/۴۲* ۰/۰۱	۰/۲۱ NS	۰/۱۱ NS	۰/۶۸* ۰/۰۰۱	۰/۸۱* ۰/۰۰۱	۰/۹۰* ۰/۰۰۱	۰/۶۴* ۰/۰۰۱	۰/۵۹* ۰/۰۰۱	
سوزاندن توسط مادران مردها	۰/۵۴* ۰/۰۰۱	۰/۴۴* ۰/۰۰۱	۰/۱۴ NS	۰/۰۳ NS	۰/۶۳* ۰/۰۰۱	۰/۵۶* ۰/۰۰۱	۰/۴۹* ۰/۰۰۱	۰/۶۸* ۰/۰۰۱	۰/۶۳* ۰/۰۰۱	
پرتاب اشیا توسط پدران مردها	۰/۵۳ NS	۰/۶۱ NS	۰/۲۹ NS	۰/۰۰۸ NS	۰/۶۰ NS	۰/۳۰ NS	۰/۴۰ NS	۰/۴۱ NS	۰/۵۶ NS	
پرتاب اشیا توسط مادران مردها	۰/۵۱* ۰/۰۰۱	۰/۳۵* ۰/۰۰۱	۰/۴۱ NS	۰/۰۲ NS	۰/۶۰* ۰/۰۰۱	۰/۲۹ NS	۰/۴۰* ۰/۰۱	۰/۴۰* ۰/۰۱	۰/۵۳* ۰/۰۰۱	
فحاشی توسط پدران مردها	۰/۳۰ NS	۰/۵۹* ۰/۰۰۱	۰/۱۵ NS	۰/۰۸ NS	۰/۳۵* ۰/۰۱	۰/۱۹ NS	۰/۲۶ NS	۰/۳۲ NS	۰/۴۹* ۰/۰۱	
فحاشی توسط مادران مردها	۰/۵۰* ۰/۰۱	۰/۳۲ NS	-۰/۴۲ NS	۰/۰۵ NS	۰/۴۲* ۰/۰۱	۰/۱۸ NS	۰/۲۴ NS	۰/۳۰ NS	۰/۳۸* ۰/۰۱	
قهر و قطع رابطه توسط پدران مردها	۰/۰۲ NS	۰/۱۳ NS	۰/۱۵ NS	۰/۰۱ NS	۰/۰۲ NS	-۰/۳۸* ۰/۰۱	۰/۲۶ NS	۰/۲۸ NS	۰/۲۱ NS	
قهر و قطع رابطه توسط مادران مردها	۰/۰۲ NS	۰/۱۳ NS	۰/۱۰ NS	۰/۰۹ NS	۰/۳۲ NS	۰/۱۰ NS	۰/۱۴ NS	۰/۰۵ NS	۰/۲۱ NS	

* همبستگی‌های معنادار

- که اغلب منجر به ورود آسیب‌های شدید فیزیکی آن‌ها می‌شد - در هنگام بروز اختلاف بود، همسو است [۱۴، و همچنین ر.ک. ۱۷ و ۱۵]. در این مورد این احتمال مطرح است که وجود دیدگاه‌ها و عقاید سنتی شایع در جامعه، مبنی بر برابر دانستن «مرد بودن» با استفاده از روش‌های تنبیهی فیزیکی همسر هنگام بروز اختلاف، علت اصلی استفاده از چنین نوع خشونتی است.

برعکس، زنان بیش‌تر از روش‌های روانی، مانند فحاشی، قطع رابطه کلامی و تحمل خشونت هنگام بروز اختلاف استفاده می‌کردند. تنها موردی که زنان از روش فیزیکی در مقابل خشونت همسرشان استفاده می‌کردند متوسل شدن به کشیدن و کندن موی سر همسرشان بود (جدول ۷). این یافته‌ها با بیش‌تر یافته‌های پژوهشی در زمینه خشونت خانوادگی، مبنی بر این که زنان عمدتاً در مقابل خشونت اعمال شده نسبت

جدول ۸: میزان همبستگی روش‌های تنبیهی توسط والدین «زن‌ها» هنگام بروز اختلاف با نوع واکنش آن‌ها در مقابل خشونت همسر

واکنش مستقل	مقایله به مثل	قطع رابطه	تحمل	سعی در برقراری ارتباط	کشیدن و کندن موی سر	استفاده از چاقو	فشار دادن گلو	سوزاندن	پرتاب اشیاء
کتک‌زدن (پدران زن‌ها)	۰/۱۵ NS	۰/۱۵ NS	۰/۲۲ NS	۰/۱۸*	۰/۱۹*	۰/۳۵*	۰/۴۸*	۰/۴۴*	۰/۴۵*
کتک‌زدن (مادران زن‌ها)	۰/۲۶ NS	۰/۳۵ ۰/۰۱	۰/۰۹ NS	۰/۰۰ NS	۰/۲۶ NS	۰/۳۳ NS	۰/۵۵*	۰/۴۲*	۰/۳۹*
کشیدن و کندن موی سر (پدران زن‌ها)	۰/۳۸ NS	۰/۱۵ NS	۰/۰۱ NS	۰/۰۰ NS	۰/۱۵ NS	۰/۵۱*	۰/۷۸*	۰/۷۲*	۰/۴۹*
کشیدن و کندن موی سر (مادران زن‌ها)	۰/۱۰ NS	۰/۳۵* ۰/۰۱	۰/۱۳ NS	۰/۱۹ NS	۰/۱۶ NS	۰/۳۳ NS	۰/۵۵*	۰/۴۲ ۰/۰۱	۰/۳۹*
استفاده از چاقو (پدران زن‌ها)	۰/۳۸* ۰/۰۱	۰/۲۲ NS	۰/۰۴ NS	۰/۱۲ NS	۰/۱۹ NS	۰/۴۷*	۰/۶۰*	۰/۸۰*	۰/۳۰ NS
استفاده از چاقو (مادران زن‌ها)	۰/۴۱* ۰/۰۱	۰/۲۰ NS	۰/۱۳ NS	۰/۱۴ NS	۰/۲۰ NS	۰/۴۲*	۰/۴۰*	۰/۳۸*	۰/۲۵ NS
فشار دادن گلو (پدران زن‌ها)	۰/۴۱* ۰/۰۰۱	۰/۳۳ NS	۰/۰۵ NS	۰/۰۱ NS	۰/۲۷ NS	۰/۶۹*	۰/۸۸*	۰/۸۵*	۰/۵۶*
فشار دادن گلو (مادران زن‌ها)	۰/۱۹ NS	۰/۲۲ NS	۰/۲۱ NS	۰/۱۲ NS	۰/۱۹ NS	۰/۴۷*	۰/۶۰*	۰/۳۷*	۰/۳۰ NS
پرتاب اشیاء (پدران زن‌ها)	۰/۳۶* ۰/۰۱	۰/۲۹ NS	۰/۰۰۲ NS	۰/۰۰۶ NS	۰/۱۱ NS	۰/۳۴ NS	۰/۵۱*	۰/۴۹*	۰/۴۲*
پرتاب اشیاء (مادران زن‌ها)	۰/۲۱ NS	۰/۲۵ NS	۰/۰۴ NS	۰/۰۰۸ NS	۰/۳۶* ۰/۰۱	۰/۱۹ NS	۰/۵۴*	۰/۳۸*	۰/۶۸*
فحاشی (پدران زن‌ها)	۰/۲۶ NS	۰/۲۱ NS	۰/۱۴ NS	۰/۲۲ NS	۰/۲۲ NS	۰/۳۵*	۰/۴۳*	۰/۴۴*	۰/۳۷*
فحاشی (مادران زن‌ها)	۰/۳۴ NS	۰/۳۰ NS	۰/۰۴ NS	۰/۰۰۸ NS	۰/۳۶* ۰/۰۱	۰/۱۹ NS	۰/۵۴*	۰/۳۳ NS	۰/۴۲*
قهر و قطع رابطه (مادران زن‌ها)	۰/۳۰ NS	۰/۱۹ NS	۰/۱۸ NS	۰/۳۱ NS	۰/۱۸ NS	۰/۲۹ NS	۰/۳۵*	۰/۳۶*	۰/۳۱ NS
قهر و قطع رابطه (پدران زن‌ها)	۰/۱۰ NS	۰/۱۸ NS	۰/۱۲ NS	۰/۰۹ NS	۰/۲۲ NS	۰/۰۶ NS	۰/۰۹ NS	۰/۰۳ NS	۰/۱۹ NS

* همبستگی‌های معنادار

به آن‌ها از روش‌های روانی و مردان از روش‌های فیزیکی استفاده می‌کنند، همسویی دارد [۱۶] که این امر، نشانه گرایش و تمایل کم‌تر زنان به رفتارهای خشونت بار است و این که زنان بیش‌تر درصدد دفاع از خود برمی‌آیند تا این که به‌صورت فیزیکی خشونتشان را نشان دهند.

نتایج همبستگی باورها و عقاید مردان به استفاده از تنبیه بدنی و فحاشی نسبت به همسرشان نشان داد که این اعتقاد، رابطه‌ای معنادار با نوع خشونت، اعم از فیزیکی و روانی داشت؛ بدین معنا که اگر مردان خود را مجاز به تنبیه بدنی همسرشان و فحاشی نسبت به آن‌ها در صورت بروز اختلاف می‌پنداشتند از روش‌های

فیزیکی - از جمله استفاده از چاقو، فشار دادن گلو، سوزاندن و غیره - و روش‌های روانی، مثل قطع رابطه و قهر استفاده می‌کردند. پس طبق این یافته می‌توان نتیجه گرفت که باورها و عقاید نادرست فرهنگی مردان به عنوان یک علامت خطر (risk marker) به شمار می‌رود. لذا یافته‌های این پژوهش درخصوص باورهای غلط فرهنگی مردان و ارتباط معنادار آن با خشونت نسبت به همسرشان، مهر تأییدی بر این پدیده است و فرضیه اول این پژوهش را تأیید می‌کند. به عبارت دیگر، عوامل فرهنگی - اجتماعی را در سطح کلان می‌توان جزء عواملی پنداشت که می‌توانند زمینه‌ساز بروز خشونت نسبت به زنان باشند. این گونه باورها و عقاید، ریشه در فرهنگ و سنت ما دارند و همان‌طور که قبلاً ذکر شد، عوامل اجتماعی شدن مردان (male socialization factors)، القا این گونه باورها به مردان که مجاز به ضرب و شتم، تنبیه بدنی و فحاشی نسبت به همسرشان هستند و این امر جزء تفکیک‌ناپذیر نقش سنتی آن‌ها است و این تفکر که غیر از این گونه رفتار کردن، «مردانگی» آن‌ها را زیر سؤال می‌برد، می‌تواند باعث بروز تداوم خشونت نسبت به زنان در خانواده‌ها گردند. علاوه بر این، در فرهنگ‌هایی که تفکر «مردسالاری» رایج است، مردها در رفتارهای خود با همسرشان از موضع قدرت برخورد می‌کنند و همسرشان را جزء «متعلقات» خود می‌دانند و از طریق خشونت، بدرفتاری و کنترل منابع اقتصادی سعی در کنترل او دارند.

همچنین یافته‌های تحقیق کنونی نشان دادند که تاریخچه بدرفتاری والدین و نیز شاهد رفتار خشونت‌آمیز بودن در کودکی، می‌تواند عامل پیش‌بینی‌کننده خوبی برای خشونت خانوادگی به شمار رود. بخصوص این یافته‌ها حاکی از آن است که اگر زنان و مردان در سنین کودکی شاهد خشونت میان والدین خود باشند، این امر به نوبه خود می‌تواند رفتارهای آن‌ها را در آینده، نسبت به همسرشان تحت تأثیر قرار دهد و در حقیقت آن‌ها به سمت استفاده از

روش‌های خشونت بار نسبت به همسر خود سوق داده شوند. این نتایج با پژوهش‌های کالموس [۱۹]، روزنبام و اولیری [۲۰] همسو است. به‌طورکلی، تمام این یافته‌ها نشان‌دهنده این موضوع مهم هستند که خانواده، یکی از مهم‌ترین نقش‌ها را در بروز خشونت خانوادگی ایفا می‌کند و در صورتی که فرزندان در محیطی آکنده از خشونت، دعوا، منازعه و مشاجره بزرگ شوند، احتمال روی‌آوری و متوسل شدن آن‌ها به خشونت در مقابل همسر، در آینده نیز افزایش خواهد یافت.

بر طبق این یافته‌ها می‌توان چنین نتیجه گرفت که برای تشریح و توضیح دلایل خشونت خانوادگی نمی‌توان فقط به بررسی یک گروه از عوامل اکتفا کرد و باید عوامل مختلف در سطوح کلان (macro) (فرهنگی - اجتماعی) و خرد (micro) (فردی - شخصیتی) مورد مطالعه و بررسی قرار گیرند که این امر، نشانگر پیچیدگی بیش از حد پدیده خشونت خانوادگی است.

توجه به این نکته نیز حائز اهمیت است که نتایج به‌دست آمده درباره پدیده خشونت خانوادگی در خانواده‌های تهرانی صرفاً درخصوص زوجینی بوده که میان آن‌ها خشونت وجود داشته و به‌خاطر آن جهت جدایی از یکدیگر به دادگاه‌ها و پزشکی قانونی مراجعه کرده‌اند و این یافته‌ها را نمی‌توان به دیگر زوجین و اختلافات احتمالی میان آن‌ها تعمیم داد.

پیشنهاده‌ها

در مورد برخورد با خشونت علیه زنان و کاهش پدیده خشونت خانوادگی باید برنامه‌ریزی‌های دقیق و درستی با توجه به نیازهای «زنان آزاردیده» جامعه صورت گیرد. در این خصوص، در ایران، دولت قوانین مؤثری را درباره تجاوز و سوء استفاده جنسی و فحشاء تدوین کرده و مجازات‌های سنگینی را برای آن‌ها وضع کرده که باعث کاهش این گونه اعمال گردیده است؛ ولی در زمینه خشونت خانوادگی نیاز به وضع قوانین جدید است و از آن‌جا که پیشگیری در هر زمینه، بهترین راه

درمان به‌شمار می‌رود، لذا در این راستا، اتخاذ پاره‌ای از تدابیر می‌تواند بسیار مؤثر باشند. به‌عنوان مثال، در زمینه‌های آموزشی و فرهنگی می‌توان با افزایش حساسیت‌ها و آگاهی‌های لازم در مورد خشونت خانوادگی - بخصوص نسبت به زنان - و نیز تغییر نگرش مردان نسبت به زنان، توانمندسازی مردان در کنترل خشم خود، و اطلاع‌رسانی مؤثر به زنان در خصوص حقوق آن‌ها، سعی در کاهش این پدیده کرد. همچنین با تغییر قوانین کشور، جرم محسوب کردن همسرآزاری، و تعیین مجازات برای آن و همچنین استفاده بهینه از رسانه‌های گروهی به‌منظور کاهش برنامه‌های خشونت‌آمیز می‌توان قدم‌های مؤثری در این خصوص برداشت.

از دیگر اقداماتی که در کاهش خشونت نسبت به زنان می‌توان انجام داد، ایجاد مراکز مشاوره است که زنان «آزاردیده» بتوانند از تسهیلات مشاوره‌ای و نیز بیان مشکلات خود استفاده کنند. در این راستا، باید به مددکاران اجتماعی و نیز پرستاران آموزش‌های لازم داده شود و با نیازهای این دسته از زنان آشنایی لازم پیدا کنند. همین‌طور، تمهیداتی باید اتخاذ گردد تا «زنان آزاردیده» بتوانند برای تأمین زندگی خود و ای‌بسا فرزندان‌شان، امرار معاش کنند. این موضوع از آن‌جا حائز اهمیت است که زنان «آزاردیده» غالباً وابستگی شدید اقتصادی به شوهرانشان دارند و به‌تنهایی فاقد هرگونه منبع اقتصادی هستند و لذا در صورت جدایی با مشکلات عمیق و عظیم اقتصادی مواجه می‌شوند. از دیگر افرادی که باید در این زمینه آموزش ببینند و طبق نظرسنجی از قربانیان، به‌عنوان منابع مهم کمک به آنان محسوب می‌شوند، گروه دوستان، پلیس و خانواده است [۲۱].

علاوه بر تمهیدات فوق، می‌توان با ایجاد خانه‌های امن (safe houses) برای این دسته از زنان کمک‌های قابل توجهی به آن‌ها ارائه داد. هم‌اکنون در بسیاری از کشورهای غربی، زنان آزاردیده از این خانه‌ها استفاده می‌کنند و تا حد بسیار زیادی برای آن‌ها مؤثر بوده

است. منابع مالی این مراکز را وزارتخانه‌های مختلفی از جمله وزارت بهداشت، کشور و مسکن تأمین می‌کنند. این مراکز خدمات مشاوره‌ای اعم از روانی و قانونی و اسکان موقت، حمایتی و شغل‌یابی را به این دسته از زنان ارائه می‌دهند. لذا ایجاد این‌گونه مراکز در ایران نیز می‌تواند در کاهش این معضل اجتماعی بسیار سودمند و مفید باشد. از آن‌جا که در تحقیق کنونی، دو عامل نگرش و باورهای غلط مردان نسبت به زنان و شاهد و یا قربانی خشونت بودن، نقش محوری در بروز پدیده خشونت نسبت به زنان ایفا می‌کرد، لذا می‌توان با ایجاد برنامه‌های آموزشی - فرهنگی در سطح جامعه و استفاده از رسانه‌های گروهی، بخصوص صدا و سیما، سعی در تغییر این نگرش غلط کرد. همین‌طور، با توجه به این‌که ریشه خشونت‌های اعمال شده نسبت به زنان در تحقیق کنونی، رفتارهای خشونت بار والدین افراد بوده، لذا با اتخاذ شیوه‌های مؤثر در راستای تقویت‌سازی پایه‌های خانواده و افزایش حساسیت والدین نسبت به این پدیده و نیز آگاه‌سازی آن‌ها از تبعات نابهنجار آن، می‌توان برای ریشه‌کن کردن این معضل اجتماعی کوشید. از آن‌جا که در تحقیق کنونی، دو عامل نگرش و باورهای غلط مردان نسبت به زنان و شاهد و یا قربانی خشونت بودن، نقش محوری را در بروز پدیده خشونت نسبت به زنان ایفا می‌کردند، می‌توان با ایجاد برنامه‌های آموزشی - فرهنگی در سطح جامعه و استفاده از رسانه‌های گروهی، بخصوص صدا و سیما، سعی در تغییر این نگرش غلط کرد. همین‌طور، با توجه به این‌که ریشه خشونت‌های اعمال شده نسبت به زنان در تحقیق کنونی، رفتارهای خشونت بار والدین افراد بوده، با اتخاذ شیوه‌های مؤثر در راستای تقویت پایه‌های خانواده و افزایش حساسیت والدین نسبت به این پدیده و نیز آگاه‌سازی آن‌ها از تبعات نابهنجار آن، می‌توان برای ریشه‌کن کردن این معضل اجتماعی تلاش کرد.

منابع

1. Schechter, S. & Ganley, D. (2nd ed.) (1995) *Women and Male Violence: The visions and Struggle of the Battered women's movement*. Boston: South End.
2. Studer, M. (1989) Wife-beating as a social problem: The process of definition. *Int. J. of Wom. Stu*, Vol. 7: 412-422.
3. Bureau of Justice Statistics (1996) *Criminal victimization in the U.S.*, Washington D.C.: U.S. Department of Justice, Bureau of Justice Statistics (NCJ No. 139563).
4. Heise, L. (1989) International dimensions against women. *Response*, 12(1), 3-11.
5. Broude, G.J. & Greene, S. J. (1983). Cross-Cultural codes on Husband-wife relationship. *Ethnology*, Vol 22, 263-280.
6. Holloway, M. (1994, August) Trends in women's health-a global view. *Sci.Am.* pp.76-83.
7. Brown, J.K. (1992) Introduction: Definitons, assumptions, themes, and issues. In D.A. Counts, J.K. Brown, & J.C. Campbell.(Eds.). *Sanctions and sanctuary: Cultural perspectives on the beating of wives*. Boulder, CO: Westview. pp. 1-18.
8. Tang, C.S.K., Critelli, J.W. & Porter, J.F. (1993) Motives in sexual aggression: The Chinese context. *J. Interpers. Vio*, Vol 8: 435-445.
9. Straus, M.A. & Dutton (1989) Societal change and change in family violence from 1975 to 1985 was revealed by two national surveys. *J. of Marr. and Fami.*, Vol 48: 465-479.
10. Eckely, S.C.A. & Vilakazi, P.A.C. (1995) Elder abuse in South Africa. In J.I. Kosberg & J.L. Garcia(Eds.). *Elder abuse: International and cross-cultural perspectives* (pp. 171-182).
11. Levinson, D. (1988) Family violence in a cross-cultural perspective. In V.B. Van Hasselt, R.L.Morrison and A.S. Bellack & M. Hersen(Eds.), *Handbook of family violence* New York: Plenum. (pp. 435-456).
12. Straus, M.A. (1980) Victims and Aggressors in Marital Violence. *Am. Behav. Sci.*, Vol 23: 681-704.
13. Bachman, R. & Saltzman, L.E. (1996) *Violence against women: Estimates from the redesigned survey*(Bureau of Justice Statistics special report). Rockville, MD: US Department of Justice. (NCJ No.154348).
14. Straus, M.A. & Gelles, R.J. (1986) Societal change and change in family violence from 1975 to 1985 was revealed by two national surveys. *J. Fami. And Vio.*, Vol 48: 465-479.
15. Browning, J. & Dutton, D. (1986) Assessment of wife assault with the conflict Tactics Scale: Using couple data to quantify the differential reporting effect. *Journal of marriage and the family*, Vol 48, 375-379.
16. Federal Bureau of Investigation (1997) *Annual Publication on Family Violence*, Vol 9: pp.154-165.
17. Saunders, D.J. (1989) Who hits first and who hurts most? Evidence for the greater victimization of women in intimate relationships. Paper presented at the annual meeting of the American Society of Criminology, Reno, NV.
18. Hutchison, I.W., Hirschel, J.D., & Pesackis, C.E. (1994) Family violence and police utilization. *J. Vio. and Vic.*, Vol 9: 299-313.
19. Kalmuss, D.S. (1984) The intergenerational transmission of marital aggression. *Journal of Marriage and the Family*, 44 (1-4), 277-286.
20. Rosenbaum, A. & O'Leary, K.D. (1981) Marital Violence: characteristics of Abusive Couples. *J. Consul. and Clin. Psy.*, Vol 49: 63-76.
21. Burke, A. (1995) Valley Needs more Shelter Beds. *Daily News*, p.6.
22. Hotaling, G.T.& Sugarman, D.B. (1990) A risk marker analysis of assaulted wives. *J. Fam. Vio.*, Vol 5: 1-13.